باسمه تعالی

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**کتاب نکاح**

**جلسه15 - 13960927 کتاب العدد/ آیات عدّه در قرآن/ آیه 228 سوره بقره**

خلاصه مباحث گذشته:

استاد گرامی در جلسه گذشته وجود کلمات تفسیر قمی در کافی و فقیه و حجیت قول زن در مورد حمل یا حیض را بررسی کردند. ایشان در این جلسه استـدلال به آیه شریفه برای حجیت قول زن در کتب اهـل سنت و علمای شیعه را مطرح کردند. همچنین در ادامه به تقریبهای این استدلال پرداختند و ضمن بیان معنای کتمان، استدلال را رد کردند.

**استدلال به آیه شریفه برای حجیت قول زن**

بحث ما پیرامون آیه شریفه ﴿و لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ﴾ بود. از زمانهای قدیم به این آیه استدلال شده که قول زنان در مورد حیض و طهر یا حمل مقبول است، یعنی قول زن نسبت به مفاد ﴿ما خلق الله فی ارحامهنّ﴾ حجت است. من فرصت نکردم کلمات فقها را خوب تتبع کنم ولی در کلمات مفسران و اصولیون این را نگاه کردم.

**در کتب اهل سنت**

قدیمیترین جایی که دیدم - البته تتبعم خیلی ناقص است - در احکام القرآن جصاص بود.

او میگوید: لما وعظها بترک لکتمان دل علی أن القول قولها فی وجود الحیض أو عدمه و کذلک فی الحبل لأنهما جمیعا مما خلق اللّه فی رحمها و لولا أن قولها فیه مقبول لما وعظت بترک الکتمان و لا

کتمان لها[[1]](#footnote-1) و مفصل بحث کرده است. البته خود جصاص قبول ندارد که معنای اعم مراد است و خصوص حیض میداند. وی این استدلال را رد نمیکند و بحثش را روی این محور دنبال میکند که حمل نمیتواند مراد باشد و باید خصوص حیض باشد. بعد از آن در احکام القرآن کیاهراسی این استدلال شده بود.[[2]](#footnote-2) نمیدانم تاریخ وفاتش کی است. انوار التنزیل بیضاوی جلد 1 صفحه 141، این نوار التنزیل حواشیای دارد که در آنها نیز هست: حاشیه قونوی جلد 5 صفحه 247، حاشیه شهاب جلد 2 صفحه 534. در روح البیان آمده است: فیه دلیل علی قبول قولهنّ فی ذلک نفیاً و اثباتاً.[[3]](#footnote-3) البته در احکام القرآن جصاص هم نفیاً و اثباتاً بود یعنی فی وجود الحیض أو عدمه. در روح المعانی هم هست: اذ لولا قبول ذلک لما کان فائدهٌ فی تحریم کتمانهن.[[4]](#footnote-4)

**در کتب علمای شیعه**

بعد از آن در عبارتهای علمای ما اولین جایی که در این تتبع خیلی ناقص به آن برخورد کردم مسالک بود. در مسالک عبارتی دارد که خیلی نیازمند دقت است که ایشان چه میخواهد بگوید، چون استدلال را روشن نکرده است. در مورد همین بحث که آیا قول زن در حیض و طهر مقبول هست یا نیست یکی از استدلالاتش این است: لأن النساء مؤتمنات فی أرحامهنّ و قد قال تعالی وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللّهُ فِی أَرْحامِهِنَّ و لو لا أن قولهنّ مقبول لم یأثمن بالکتمان، لأنه لا اعتبار بکتمانهنّ حینئذ نظیر

قوله تعالی وَ لا تَکْتُمُوا الشَّهادَةَ.[[5]](#footnote-5)

در زبده البیان مرحوم محقق اردبیلی میفرماید: وقیل فی هذه دلالة علی أنّ قولها مقبول فی ذلک ، ولعلّ الوجه أنّه لو لم یکن کذلک لما حسن الإیجاب علیهنّ وتحریم الکتمان[[6]](#footnote-6)،

این استدلال در کتابهای بعدی تکرار شده است. مرحوم شیخ در فرائد الاصول ذیل آیه نفر جلد 1 صفحه 278 و همچنین ذیل آیه کتمان جلد 1 صفحه 288 به این مسئله اشاره کرده است. این بحث هم در ذیل آیه نفر در کلمات اصولیین آمده است و هم در ذیل آیه کتمان. مصباح الاصول مرحوم آقای خویی جلد 1 صفحه 219 از چاپ مؤسسه احیاء آثار آقای خویی و جلد 1 صفحه 187 مکتبه داوری، منهاج الاصول تقریرات آقا ضیاء جلد 3 صفحه 231، الهدایة فی الاصول جلد 3 صفحه 219، غایة المأمول تقریرات آقای خویی جلد 2 صفحه 173. تقریباً در تمام تقریرات آقای خویی که من مراجعه کردم این استدلال در مورد آیه کتمان مرأة ﴿لا یحلّ لهنّ ان یکتمن﴾ پذیرفته شده است اما استدلال به آیه حرمت کتمان بر حجیت خبر واحد را نپذیرفتهاند و میگویند اینها با هم ملازمه ندارند. در دروس فی مسائل علم الاصول جلد 4 صفحه 146 آقای تبریزی هم ذکر شده و البته ایشان استدلال را نپذیرفتهاند.

در لوامع صاحبقرانی جلد 1 صفحه 665 و روضه المتقین جلد 1 صفحه 268 که هر دو مال مرحوم مجلسی اول است این استدلال ذکر و پذیرفته شده است.

**مناقشه در استدلال به آیه**

گویا اولین مناقشه در استدلال به این آیه در کلام شیخ بهایی در حبل المتین آمده است. من فرصت نکردم به خود حبل المتین مراجعه کنم، در استقصاء الاعتبار عبارتی دارد که در حاشیه آن را از حبل المتین مرحوم شیخ بهایی نقل کرده است: بعض الأصحاب استدل علی قبول قول المرأة فی الحیض بقوله تعالی «وَلا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللهُ فِی أَرْحامِهِنَّ» ووجّه الاستدلال بأنّه لولا وجوب القبول لما

حرم الکتمان ؛ واعترض علیه بالمنع من الملازمة ، ولعلّ لتکلیفها بإظهار ذلک ثمرة لا نعلمها ، کما یجب علی الشاهد عدم کتمان الشهادة وإن علم عدم قبول الحاکم لها[[7]](#footnote-7) در حاشیه از حبل المتین صفحه 52 این استدلال نقل شده است.

مرحوم فاضل جواد که شاگرد شیخ بهایی است در مسالک الافهام ظاهراً اشاره به همین مطلب شیخ بهایی دارد ولی مقداری عبارتش فرق دارد. مرحوم شیخ بهایی میفرماید شاید ثمره واقعی داشته باشد. او به عبارت زبده البیان اشاره میکند و استدلالاتی برای اینکه قول زن در حیض متبع است ذکر میکند و بعد یکی یکی در اینها مناقشه میکند. میفرماید: و المناقشه فی الاول ممکنة منظور همین دلالت آیه بر مقبولیت قول مرأه است، إذ لا یلزم من إیجاب الإظهار و تحریم الکتمان القبول ألا تری أن الشّاهدین یجب علیهما أداء الشهادة مع أن الحاکم لا یجب علیه القبول.[[8]](#footnote-8)

در کتابهای سنیها هم مقداری مراجعه کردم در التحریر و التنویر ابن عاشور که کتاب تفسیری است میگوید: لیس فی الایة دلیلٌ علی تصدیق النساء فی دعوی الحمل و الحیض کما یجری علی السنة کثیر من الفقهاء. فلا بد من مراعاة ان یکون قولهنّ مشبّهاً نمیدانم مشبّها یعنی چه؟ شاید مسقطاً باشد یعنی قولش درست است یا غلط، و متی ارتیب فی صدقهنّ وجب المسیر الی ما هو المحقق و الی قول الاطباء و العارفین.[[9]](#footnote-9) خلاصه باید به اصول مراجعه و فحص کرد و اطبا ببینند که حائض هست یا نیست، حامله هست یا نیست و قول اینها را باید مراعات کرد.[[10]](#footnote-10)

**لغویت در صورت عدم ملازمه**

یک استدلال بدوی در کلمات آقایان هست که بحث لغویت است و گفتهاند بین وجوب اظهار و وجوب

قبول قول زن ملازمه است و الا لغویت پیش میآید. ظاهراً کسانی که به وجه دلالت آیه تصریح نکردهاند نیز به همین بحث لغویت استدلال کردهاند. جوابی از مرحوم شیخ بهایی نقل شد که ما چه میدانیم، شاید نکتهای داشته باشد که ما متوجه نمیشویم. این جواب نیاز به پخته شدن دارد. یک جواب نقضی هم مرحوم شیخ بهایی مطرح میکند که بر شاهد واجب است ادای شهادت کند ولو اینکه قاضی قولش را قبول نکند. تعبیری که در عبارت شیخ بهایی هست دقیقتر از تعبیر مرحوم کاظمی است. میفرماید: کما یجب علی الشاهد عدم کتمان الشهادة و ان علم عدم قبول الحاکم لها. مرحوم کاظمی میفرماید: مع أن الحاکم لا یجب علیه القبول. کلام شیخ بهایی پاسخ آن استدلال دقیقتر را میخواهد بدهد.

**تقریب شیخ انصاری**

این استدلال دو جور تقویت شده است. یکی آنچه در کلام شیخ انصاری در فرائد الاصول است که از یک طرف گفتهاند لازم است زن اظهار کند و اظهار قول زن در حالی که غالباً قولش یقین نمیآورد نشانگر این است که قبولش بر شخص لازم نیست. شاید این استدلال به یک معنا پاسخ جواب نقضی مرحوم بهایی هم باشد که فرق است بین شاهد و زن. در شاهد این جور نیست که غالباً قولش مقبول عند الحاکم نباشد. بنابراین نمیشود این دو را با هم مقایسه کرد.[[11]](#footnote-11) احکام برای عمل است. حکمی که غالباً نتیجهای بر آن مترتب نمیشود لغو است. این در واقع تقویت همان استدلال لغویت با بیان دیگر است. بحث ایشان این است که حکمی که غالباً نشود اجرا شود لغویت پیش میآید. پیداست که این حکم ملازماتی دارد و شارع مقدس چیزهای دیگری در کنار این حکم جعل کرده است که لغویت برطرف شود.

**اشکال در صغری و کبری**

البته این مطلب مبتنی بر این است که صغرای قضیه را بپذیریم که لغویت پیش میآید. هم در صغری بحث است هم در کبری. آیا واقعاً غالباً اگر زن اظهار کند علم حاصل نمیشود؟ نه، خیلی وقتها علم حاصل میشود. خیلی وقتها انگیزه متعارفی به نظر نمیرسد مگر بیان واقع. نمیخواهیم بگویم همه جا علم حاصل میشود، اما اینکه بگوییم غالباً علم حاصل نمیشود مطلب ناتمامی است. اینکه آیا حتماً باید در غالب موارد علم حاصل شود و اگر در غالب موارد علم حاصل نشود اشکالی هست، را در بحث کبروی بعداً عرض میکنم.

**تقریب دیگر**

تقریبی در کلمات بعضی از اصولیون وارد شده است، در کلام مرحوم آقا ضیا دیدم، در کلمات دیگران هم هست و آقای صدر هم در ذیل آیه نفر استدلال را به این شکل تقریب کرده است. علی القاعده باید قبل از آقا ضیا هم این استدلال باشد چون کلام شیخ بهایی ظاهراً ناظر به رد این تقریب است. آن تقریب این است که در واقع بر زن واجب است که اظهار کند و کتمان نکند ولو یقین داشته باشد که قولش برای افراد دیگر علم حاصل نمی‌کند. وجه استدلال این است که حتی در صورتی که قول زن صرفاً احتمال ایجاد کند، شارع مقدس گفته است باید اظهار کند. اطلاق ﴿لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ﴾ اقتضا می‌کند که حتی در صورتی که قول زن صرفاً احتمال ایجاد می‌کند باید اظهار کند و اگر قول زن در صورتی که علم برای مرد حاصل نمی‌کند و فقط احتمال ایجاد می‌کند مقبول نباشد، لغویت پیش می‌آید.

**اشکال به این تقریب**

ممکن است اشکال نقضی بر این تقریب وارد شود. شما می‌گویید آیه اطلاق دارد و صورتی که قول زن احتمال ایجاد نمی‌کند را نیز شامل می‌شود. در این صورت که دیگر قول زن حجیت ندارد، چون یقین دارد که قولش هیچ‌گونه احتمالی ایجاد نمی‌کند. قول زن در صورتی که محتمل الصدق و الکذب باشد حجیت دارد ولی جایی که زن یقین دارد با قول او برای مردها احتمال هم حاصل نمی‌شود و یقین بر خلاف دارند، می‌گویید اطلاق اقتضا می‌کند که این‌جا باید بگوید. کلام مرحوم شیخ بهایی هم در واقع به این ناظر است. تعبیرش این است: کما یجب علی الشاهد عدم کتمان الشهادة و ان علم عدم قبول الحاکم لها. یقین دارد که شهادتش هیچ فایده‌ای ندارد، باز هم شارع گفته است که باید کتمان نکنید. معنایش این است که نکته‌ای هست که ما نمی‌دانیم.

**رد اشکال نقضی**

به نظر من این اشکال نقضی درست نیست، زیرا کتمان یعنی من سکوت کنم و این سکوت منشأ شود که واقع پنهان بماند. ولی وقتی من می‌دانم که اگر سکوت کنم یا نکنم پنهان شدن واقع به سکوت من ربطی ندارد، چون حرف من را گوش نمی‌کنند و حاکم حرف من را نمی‌پذیرد، کتمان نیست.

**معنای کتمان**

موقعی هست که اگر حرف بزنم برای افراد احتمال ایجاد می‌شود و ممکن است افراد بروند تفحّص کنند

و سکوت من موجب می‌شود که احتمال ایجاد نشود. در صورتی که من یقین دارم حرف من مورد قبول واقع نمی‌شود و حرف من هیچ اثری ندارد و حتی احتمال هم ایجاد نمی‌کند، سکوت من مصداق کتمان نیست. کتمان جایی است که سکوت من در عدم کشف واقع تأثیر داشته باشد. شارع مقدس می‌فرماید شما نباید واقع را مخفی کنید. سکوت من مخفی کردن واقع نیست، چون من سکوت کنم یا نکنم واقع مخفی است. یعنی بحث سر این است آیه قرآن به من نفرموده است که اظهار کن، من وظیفه دارم شهادت را کتمان نکنم.

اما مطلبی که مرحوم شیخ بهایی می‌فرمایند کما یجب علی الشاهد عدم کتمان الشهادة و ان علم عدم قبول الحاکم لها خیلی روشن نیست. گفته است شاهد می‌داند شهادتش را قبول نمی‌کنند. زمانی است که نمی‌داند قبول می‌کنند یا خیر، بگوییم اطلاق اقتضا می‌کند که باید مطرح کنید شاید قبول کنند یا نکنند. اما اگر یقین دارد که حرفش را قبول نمی‌کنند، به چه دلیلی بر شاهد واجب است بگوید؟ اگر به آیه قرآن استدلال می‌کنید که فرموده است ﴿و لا تکتموا الشهادة﴾[[12]](#footnote-12) همین اشکال به استدلال به آیه قرآن هم هست زیرا آیه می‌فرماید شهادت را کتمان نکنید. ظاهراً مراد از شهادتی که این‌جا می‌خواهد کتمان شود حضور در آن واقعه است. شهادت هم به معنای ادا است و هم به معنای تحمل. شاهدی که می‌آید ادا می‌کند در واقع از تحمل خودش اخبار می‌دهد و می‌گوید من چنین واقعه‌ای دیدم. وقتی من از تحمل واقعه‌ای اخبار بدهم کسی حرف من را گوش نمی‌کند، پنهان بودن تحمّل من نسبت به شهادت وابسته به این حرف من نیست. چه من حرف بزنم چه سکوت کنم حرف من را گوش نمی‌کنند، بنابراین این‌که من حاضر بوده‌ام و چنین حادثه‌ای را مشاهده کرده‌ام پنهان است. پنهان بودن و نبودنش ربطی به سکوت و اظهار من ندارد. شما نباید با سکوت خود آن شهادتی که تحمل کرده‌اید را کتمان کنید. بنابراین سکوت من باید در کتمان آن شهادت دخالت داشته باشد. نفرموده است که شهادت بدهید، فرموده کتمان نکنید. بحث من این است واژه کتمان صدق نمی‌کند. اگر آیه شریفه فرموده بود باید شهادت دهید، می‌گفتید اطلاق دارد و از این حرف‌ها. بحث این است که ﴿و من یکتمها﴾ می‌فرماید شما حق ندارید مطلبی را که می‌دانید کتمان کنید ولی من اخبار هم بکنم این علم من برای افراد مخفی می‌ماند. چون علم من برای اشخاص دیگر احتمال هم ایجاد نمی‌کند. پس سکوت کنم یا نکنم علم من

مکتوم می‌ماند.[[13]](#footnote-13) [[14]](#footnote-14) [[15]](#footnote-15) [[16]](#footnote-16)

بین آن حادثه و این‌که من در آن حادثه حضور داشتم ملازمه است. می‌گویم من بودم و دیدم زید عمرو را کشت. این دیدن من با این‌که زید عمرو را بکشد یکی است. یعنی اگر زید عمرو را کشته باشد دیدن من صادق است. من حالا چه بگویم چه نگویم می‌گویند دروغ می‌گویی و احتمال هم نمی‌دهند. من که کتمان نکردم. این شهادت به معنای تحمل است، یعنی حاضر بودن من در صحنه جرم. حاضر بودن من در صحنه جرم با تحقق جرم ملازم است. شما نباید حاضر بودن خود در صحنه جرم را کتمان کنید. البته خود حاضر بودن هم خصوصیت ندارد، حاضر بودن مقدمه است برای این‌که آن جرم اثبات شود. ولی آن مهم نیست. شارع مقدس می‌فرماید شما این حاضر بودنتان در صحنه جرم را نباید کتمان کنید. یعنی باید حرفی بزنید که اثر داشته باشد یعنی کاری کنید که مخفی بودن آن جرم یا حاضر بودن شما در صحنه جرم از بین برود. شما امکان ندارد کاری کنید.[[17]](#footnote-17)

موقعی هست که آیه شریفه می‌فرماید شما باید نسبت به موردی که علم دارید شهادت بدهید. اگر این باشد قبول است و بحثی نیست. زمانی می‌فرماید شما نباید سبب پنهان شدن واقعیت شوید. این در چه صورت صادق است؟ در صورتی که حرف شما اثر داشته باشد، نه وقتی که سکوت و حرف شما مثل هم است.[[18]](#footnote-18)

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققان گرامی می‌توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال‌های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

محقق گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادهای خود نسبت به دروس روزانه را با شماره

1. احکام القرآن، احمد بن علی جصاص، ج2، ص64. روى نافع عن ابن عمر في قوله تعالى وَ لا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحامِهِنَّ قال الحيض و الحبل و قال عكرمة الحيض و الحكم عن مجاهد و إبراهيم أحدهما الحمل و قال الآخر الحيض و عن على أنه استحلف امرأة أنها لم تستكمل الحيض و قضى بذلك عثمان و قال أبو بكر لما وعظها بترك لكتمان دل على أن القول قولها في وجود الحيض أو عدمه و كذلك في الحبل لأنهما جميعا مما خلق اللّه في رحمها و لولا أن قولها فيه مقبول لما وعظت بترك الكتمان و لا كتمان لها فثبت بذلك أن المرأة إذا قالت أنا حائض لم يحل لزوجها وطؤها و أنها إذا قالت قد طهرت حل له وطؤها و كذلك قال أصحابنا أنه إذا قال لها أنت طالق إن حضت فقالت قد حضت طلقت و كان قولها كالبين [↑](#footnote-ref-1)
2. احکام القرآن، ابوالحسن على بن محمد طبرى كيا هراسى، ج1، ص240. و قوله تعالى: (وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً) فيه دلالة على أن من أقر لغيره بشي‏ء، فالقول فيه قوله، لأن البخس هو النقص، فلما وعظه في ترك البخس، دل على أنه إذا بخس كان قوله مقبولا. و هو مثل قوله: (وَ لا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحامِهِنَّ)، لما وعظهن في الكتمان، دل على أن المرجع في ذلك إلى قولهن . [↑](#footnote-ref-2)
3. تفسیر روح البیان، اسماعيل حقى بروسوى، ج1، ص354. و فيه دليل على قبول قولهن في ذلك نفيا و اثباتا إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ اى فلا يجترئن على ذلك فان قضية الايمان باللّه و اليوم الآخر الذي يقع فيه الجزاء و العقوبة منافية له قطعا. [↑](#footnote-ref-3)
4. تفسیر روح المعانی، سید محمود آلوسی، ج1، ص528. و استدل بالآية على أنّ قولهما يقبل فيما خلق اللّه تعالى في أرحامهن إذ لو لا قبول ذلك لما كان فائدة في تحريم كتمانهن، قال ابن الفرس: و عندي أن الآية عامة في جميع ما يتعلق بالفرج من بكارة و ثيوبة و عيب. لأنّ كل ذلك مما خلق اللّه تعالى في أرحامهن فيجب أن يصدقن فيه، و فيه تأمل. [↑](#footnote-ref-4)
5. مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، زین الدین بن علی العاملی (الشهید الثانی)، ج9، ص194. فإن كانت من ذوات الحيض و ادّعت انقضاءها في زمان يحتمل انقضاؤها فيه شرعا و إن بعد عادة فالقول قولها مع يمينها، لأن النساء مؤتمنات في أرحامهنّ و قد قال تعالى وَ لا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللّهُ فِي أَرْحامِهِنَّ و لو لا أن قولهنّ مقبول لم يأثمن بالكتمان، لأنه لا اعتبار بكتمانهنّ حينئذ نظير قوله تعالى وَ لا تَكْتُمُوا الشَّهادَةَ. و روى زرارة في الحسن عن الباقر (عليه السلام) قال: «العدّة و الحيض للنساء إذا ادّعت صدّقت». [↑](#footnote-ref-5)
6. زبدة البیان، مقدس اردبیلی، ص591. «وَلا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحامِهِنَّ» يعني يحرم عليهنّ أن يسترن ، ولا يظهرن ما في بطونهنّ من الولد والحيض استعجالا للعدّة ، وإبطالا لحقّ الرجعة وأخذا للنفقة ، وقيل في هذه دلالة على أنّ قولها مقبول في ذلك ، ولعلّ الوجه أنّه لو لم يكن كذلك لما حسن الإيجاب عليهنّ وتحريم الكتمان ، ولعلّه مؤيّد بالأخبار والإجماع وعدم لزوم الحرج والضرر المنفيّين عقلاً ونقلاً لعسر الاطّلاع عليهنّ غالبا إلّا من جهة قولهنّ. [↑](#footnote-ref-6)
7. إستقصاء الإعتبار، محمّد بن الحسن بن الشّهيد الثّاني، ج2، ص433. وينبغي أن يعلم أن بعض الأصحاب استدل على قبول قول المرأة في الحيض بقوله تعالى «وَلا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ ما خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحامِهِنَّ» ووجّه الاستدلال بأنّه لولا وجوب القبول لما حرم الكتمان ؛ واعترض عليه بالمنع من الملازمة ، ولعلّ لتكليفها بإظهار ذلك ثمرة لا نعلمها ، كما يجب على الشاهد عدم كتمان الشهادة وإن علم عدم قبول الحاكم لها. [↑](#footnote-ref-7)
8. مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام، محمدجواد كاظمي (فاضل جواد)، ج4، ص50. و المناقشة في الأول ممكنة إذ لا يلزم من إيجاب الإظهار و تحريم الكتمان القبول ألا ترى أن الشّاهدين يجب عليهما أداء الشهادة مع أن الحاكم لا يجب عليه القبول و ظاهر الاخبار أنّهن لا يقبل منهنّ غير المعتاد إلّا بشهادة أربع من النساء المطلعات على باطن أمرهنّ و استقربه الشّهيد في اللّمعة و يؤيده الأصل و الظاهر و استصحاب حكم العدّة و لإمكان إقامة البيّنة عليه و لا يبعد تقييد القبول بما إذا كانت المرأة ثقة لا مطلقا و عليه تحمل الأدلة المطلقة. [↑](#footnote-ref-8)
9. التحریر و التنویر، ابن عاشور، ج2، ص393. وَلَيْسَ فِي الْآيَةِ دَلِيلٌ عَلَى تَصْدِيقِ النِّسَاءِ فِي دَعْوَى الْحَمْلِ وَالْحَيْضِ كَمَا يَجْرِي عَلَى أَلْسِنَةِ كَثِيرٍ مِنَ الْفُقَهَاءِ، فَلَا بُدَّ مِنْ مُرَاعَاةِ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُنَّ مُشَبَّهًا، وَمَتَى ارْتِيبَ فِي صِدْقِهِنَّ وَجَبَ الْمَصِيرُ إِلَى مَا هُوَ الْمُحَقَّقُ، وَإِلَى قَوْلِ الْأَطِبَّاءِ وَالْعَارِفِينَ. وَلِذَلِكَ قَالَ مَالِكٌ: «لَوِ ادَّعَتْ ذَاتُ الْقُرُوءِ انْقِضَاءَ عِدَّتِهِا فِي مُدَّةِ شَهْرٍ مِنْ يَوْمِ الطَّلَاقِ لَمْ تُصَدَّقْ، وَلَا تُصَدَّقُ فِي أَقَلَّ مِنْ خَمْسَةٍ وَأَرْبَعِينَ يَوْمًا مَعَ يَمِينِهَا». [↑](#footnote-ref-9)
10. پاسخ سؤال: عرض کردم من تتبعم خیلی ناقص است. به بحث فقه نرسیدم، جامع الفقه را ندیدم. مسالک را که میگویم استدلالش هست، نشد مراجعه کنم ببینم قبل از آن جای دیگری این استدلالات هست یا خیر. آنچه من تا حدود زیادی مرور کردم اصول و جامع التفاسیر بود. [↑](#footnote-ref-10)
11. پاسخ سؤال: نه، قیاس نمیخواهیم کنیم. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره بقره، آيه 283. وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلى‏ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا تَكْتُمُوا الشَّهادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَليمٌ. [↑](#footnote-ref-12)
13. پاسخ سؤال: نه منتسب هم نمی شود. وقتی من می دانم چه بگویم چه نگویم هیچ اثری ندارد. نه انتساب نمیدهند. میگوید من میدانستم که حرفم را قبول نمیکنند، بگویم هم فایده ندارد. [↑](#footnote-ref-13)
14. پاسخ سؤال: نه، کتمان نمیگویند. چون من میدانم که قول من هیچ اثری ندارد. [↑](#footnote-ref-14)
15. پاسخ سؤال: پوشاندن آن واقعه است. میگوید شما نباید در مخفی بودن واقع اثر داشته باشید. سکوت من که آن را مخفی نکرده است. سکوت من تبدیل به حرف شد، مگر اثر دارد؟ [↑](#footnote-ref-15)
16. پاسخ سؤال: آیه قرآن که اظهار نگفته است. [↑](#footnote-ref-16)
17. پاسخ سؤال: نه، کتمان صدق نمیکند. کتمان چیزی است که سکوت من در مخفی بودن واقعیت دخالت داشته باشد. کتم یعنی پوشاند، من که نپوشاندم و منتسب به من نیست. من چه بگویم چه نگویم مکتوم است، پس چه ربطی به من دارد؟ اسناد به من معنا ندارد. کتمان یعنی کاری کنید که واقعیّت آشکار شود ولی من هر کاری کنم واقعیت آشکار نمیشود، آن وقت به من مستند است؟ من چه کارهام؟ [↑](#footnote-ref-17)
18. پاسخ سؤال: نه، علم من برای خودم واقع نما است. عقیده من این است که این موضوع واقعی صادق است. [↑](#footnote-ref-18)